

الزامات راهبردی انقلاب اسلامی برای علم سیاست

اصغر افتخاری^۱

چکیده

بیان این واقعیت که بین نظام سیاسی و نوع دانش در هر جامعه ارتباطی وجود دارد که استقرار و استمرار قدرت را میسر و ممکن می‌سازد، ما را به آنجا رهنمون می‌گردد تا از دانش سیاسی مطلوب در ایران متناسب با آموزه‌های راهبردی انقلاب اسلامی سؤال نماییم. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی اقتضائات خاص خود را دارد که تمام حوزه‌های علمی و از آن جمله علم سیاست را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این منظر سؤال اصلی محقق آن است که: تأثیرات راهبردی انقلاب اسلامی در حوزه علم سیاست کدامند؟ جهت پاسخ‌گویی به این سؤال، محقق با استفاده از روش تطبیقی، نخست به تبیین مرزهای افتراق علم سیاست اسلامی و سیاست سکولار پرداخته و در نهایت الگوی ایرانی سیاست را پیشنهاد نموده است. الگویی که از چهار حیث تحت تأثیر آموزه‌های برآمده از ماهیت انقلاب اسلامی قرار دارد: نخست: هستی‌شناسی که جهان‌بینی دویعدی اسلام را در مقابل جهان‌بینی تک‌بعدی سکولار قرار می‌دهد؛ دوم: معرفت‌شناسی که رویکرد نرم‌افزارانه فرهنگ ایرانی را در مقابل رویکرد خشونت طلبانه مطرح می‌سازد؛ سوم: غایت‌شناسی که سعادت‌گرایی را به عنوان بدیلی برای قدرت‌طلبی پیشنهاد می‌نماید؛ چهارم: روش‌شناسی که اخلاق‌گرایی را در مقابل ابزارگرایی مطرح و پیشنهاد می‌نماید.

کلید واژه‌ها: علم سیاست، انقلاب اسلامی، اسلام، ایران، سکولاریزم.

مقدمه

اگر چه سیاست دارای معانی متعددی است و بر امور متفاوتی چون پاس داشتن ملک، حکم راندن بر رعیت، حکومت و ریاست، اداره کردن و تدبیر نمودن امور جامعه (درخشه، ۱۳۸۶: ۱۴۱)؛ توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها و منابع در اختیار میان افراد جامعه (Easton, 1979: 57-69)، تنظیم روابط قدرت یا چگونگی و کیفیت توزیع قدرت (Schwarzmantel, 1987: 2-7) دلالت دارد؛ اما با تأمل در تعاریف ارائه شده معلوم می‌شود که قدرت به‌عنوان نقطه مشترک این دیدگاه‌ها، از جایگاه ویژه‌ای در علم سیاست متعارف برخوردار است و می‌توان از آن به رکن اصلی شناخت و تعریف سیاست یاد نمود. این در حالی است که انقلاب اسلامی به دلیل تغییر مبانی و چارچوب، اصل بالا (قدرت محوری) را نقد نموده و در نتیجه شاهد شکل‌گیری رویکردی جدید در سیاست‌شناسی هستیم.

از این منظر می‌توان چنین ادعا نمود که تلقی از سیاست تابعی از نوع نگرش افراد به مباحث کلان هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی می‌باشد. به عبارت دیگر این که ما جهان هستی را چگونه می‌بینیم، در این که سیاست را چه علمی بدانیم و برای آن چه رسالتی قائل باشیم، مؤثر است. دلیل این امر به بومی‌گری مکانی سیاست بازمی‌گردد که تأثیرپذیری سیاست از شرایط محیطی را ضروری می‌سازد (نک. خواجه سروی، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۶). این موضوع در ارتباط با انقلاب اسلامی، اهمیت و ضرورتی دوچندان می‌یابد؛ چنان که درخشه و همکارانش با طرح ایده ماهیت تمدنی انقلاب اسلامی، نشان داده‌اند که وقوع انقلاب ایران در دو سطح معادلات و مناسبات سیاسی را تحت تأثیر قرار داده است (نک. درخشه، ۱۳۹۰: ۲۵-۵۶).

نخست، سطح نرم‌افزاری که به بازسازی ساحت فلسفه سیاسی ناظر است و در نهایت اسلامی شدن سیاست را در پی دارد.

دوم، سطح سخت‌افزاری سیاست که به اصلاح و تغییر عمل سیاسی ناظر است و الگوی سیاست ایرانی-اسلامی را عرضه می‌دارد.

با توجه به تحلیل بالا، در این مقاله برآنیم تا لایه‌های تشکیل دهنده سیاست را در جمهوری اسلامی ایران، متناسب با ماهیت انقلاب اسلامی شناسایی نموده و براساس آن اصول کلانی که راهنمای تأسیس سیاست بومی در ایران است را معرفی نماییم. برای این منظور محقق روش تطبیقی را در دستور کار قرار داده و تلاش دارد تا سیاست ایرانی را در چارچوب اصول انقلاب اسلامی، در چهار سطح اصلی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، غایت‌شناسی و روش‌شناسی) و متمایز از سیاست سکولار غربی، شناسایی و معرفی نماید.

چارچوب مفهومی و تحلیلی

درک ظرایف و ویژگی‌های هر مکتب علمی در گرو طراحی چارچوب تحلیلی‌ای است که بتواند نقاط افتراق و اشتراک نظریه‌های مختلف را شناسایی و برجسته سازد. تنها در این صورت است که می‌توان به

تحلیل نقاط ضعف و قوت نظریه‌های مختلف و در نهایت ارزیابی جامع‌تر دیدگاه‌ها نایل آمد. برای این منظور نگارنده در این قسمت، نخست چارچوب نظری را پیشنهاد می‌کند که دارای دو رکن اصلی است:

رکن اول: رابطه قدرت و دانش

سؤال از نحوه ارتباط دانش و قدرت از آن حیث مهم و تأثیرگذار است که مکانیزم تأسیس و استمرار نظام‌های سیاسی را در عمل دستخوش تغییر و تحول می‌سازد. از این منظر می‌توان سه رویکرد را از یکدیگر تمییز داد:

الف. تقدم دانش بر قدرت

از این منظر عمل سیاسی مبتنی بر عقلانیتی دانسته می‌شود که با تغییر و تحول آن می‌توان به اصلاح نظام‌های سیاسی نایل آمد. برای همین هم است که علم سیاست به درک دیدگاه‌ها و دستگاه‌های فکری تقلیل یافته و شاهد مرجعیت مطالعات نظری و اندیشه شناسانه می‌باشیم (نک).

ب. تقدم قدرت بر دانش

در این رویکرد، دانش از محصولات قدرت شمرده شده و به تعبیری می‌توان دانش را آئینه تمای نمای قدرت رد هر دوره معرفی نمود (نک. فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۳).

ج. تعامل قدرت و دانش

با عنایت به اینکه هر یک از دو رویکرد بالا بخشی از واقعیت را نمایش می‌دهد، می‌توان الگوی تعامل را مبنا قرارداد که در آن دانش و قدرت سازنده یکدیگر ارزیابی می‌شوند. این مبنا با تجربه تاریخی در جهان اسلام نیز انطباق بیشتری دارد (نک. رضوان، ۱۹۸۶).

با تأمل در رویکردهای مزبور مشخص می‌شود که قدرت سیاسی بنا به دلایل مختلف نیازمند تأمل و دقت در نوع و ماهیت دانش سیاسی است. از آن جمله:

یک. دانش، تصویر خاصی از نظام سیاسی را تولید و عرضه می‌دارد که می‌تواند در استقرار و استمرار آنها تأثیر گذارد.

دو. دانش، سبک زندگی خاصی را تعریف می‌نماید که می‌تواند الگوی تعامل ملت و دولت را تحت تأثیر قرار دهد.

سه. دانش، توقعات اجتماعی را تحت تأثیر قراردادده و از این طریق ثبات سیاسی را متأثر می‌سازد. چهار. دانش، شاخص‌های معرفتی و سنجه‌های ارزیابی مشخصی را مطرح می‌سازد که می‌تواند آینده نظام‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد.

خلاصه کلام آنکه انقلاب اسلامی به‌عنوان مؤسس یک نظام جدید در حوزه اداره جوامع اسلامی، لازم است به نوع و ماهیت دانش سیاسی ای که در کشور شکل گرفته و در حال ترویج است؛ حساس باشد. چرا که نوع دانش سیاسی در ارتباطی دوسویه با نظام سیاسی می‌تواند، زمینه‌های اقتدار و استمرار و یا تضعیف و زوال آن را فراهم سازد.

رکن دوم: انقلاب اسلامی و ساخت معرفتی دانش سیاسی

دانش سیاسی بنا به ماهیت انقلاب اسلامی دارای چهار لایه معرفتی و روشی است:

لایه اول: هستی‌شناسی سیاسی

از لحاظ لغوی، هستی‌شناسی (Ontology)، عبارت است از علم یا فلسفه شناخت هستی (های، ۱۳۸۵: ۱۰۶). هستی‌شناسی معطوف است به ادعاها یا فرض‌های رهیافتی خاص در پژوهش اجتماعی درباره ماهیت اجتماعی یا سیاسی، ادعاهایی درباره اینکه چه چیزی وجود دارد، آن چیز شبیه چیست، از چه اجزایی تشکیل شده است و این اجزا چه ارتباط یا اندرکنشی با یکدیگر دارند (Blaikie, 1993: 6). موضوع هستی‌شناسی پاسخ به این سؤال مهم می‌باشد که گستره عمل سیاسی تا به کجاست؟ بر این اساس می‌توان بین دو رویکرد اصلی تفکیک قائل شد:

الف. هستی‌شناسی تک بعدی

در این رویکرد هستی محدود به عالم ماده است و لذا سیاست علمی با گستره نفوذ امور دنیوی تعریف می‌شود و به‌طور مشخص از امور معنوی (مقید به اینکه در زمره دغدغه‌های اخروی هستند) منقطع می‌گردد. نتیجه این رویکرد عرفی‌گرایی (سکولاریسم) است که در دانش رایج سیاسی غرب ظهور دارد (رک. نواک: ۱۳۸۵). این رویکرد هستی‌شناسانه از منظر اسلامی مردود بوده و قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: اینان همان کسانی‌اند که آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند. از عذابشان کاسته نگردد و کس یاریشان نکند.^۱ به عبارت دیگر این رویکرد به دلیل صرف توجه به ابعاد مادی سیاست، ناقص ارزیابی شده و قادر به تنظیم تمامی وجوه سیاست نمی‌باشد.

ب. هستی‌شناسی دو بعدی

در این رویکرد، هستی دارای دو بعد دنیا/آخرت بوده و عمل فردی دارای آثاری دنیوی و اخروی به‌صورت همزمان است. مسئله ثواب و عقاب در این رویکرد جایگاهی ویژه دارد و شاخص آن هم از طرف خالق هستی تحت منشوری ویژه و توسط فرستاده‌ای مخصوص به بشر اعلام شده است. نتیجه اتخاذ چنین رویکردی، شکل‌گیری نوعی علم سیاست است که از اداره مطلوب امور دنیوی در ارتباط با اصول و گزاره‌های هنجاری سخن می‌گوید. «هنجاری شدن» علم سیاست، محصول انتخاب این رویکرد است. بر این اساس مشخص می‌شود که علم سیاست از حیث هستی‌شناسی در میانه پیوستاری از «نگرش تک بعدی» تا «نگرش دو بعدی» سیر می‌نماید (رک. خسروپناه و پناهی آزاد، ۱۳۸۹). با این مبنا تأکید امام خمینی(ره) مبنی بر این که انسان موجودی دو بعدی است که می‌تواند یا معراج السالکین و یا اسفل السافلین را تجربه نماید (موسوی خمینی، ۱۳۶۰: ۱۹-۲۱)، معنادار بوده و نشان می‌دهد که تمام وجوه حیات انسان - و از آن جمله سیاست - می‌تواند با دو الگو و روایت (یا تک بعدی مبتنی بر منافع دنیوی و یا دو بعدی مبتنی بر سعادت انسانی) فهم شود.

۱. أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (قرآن کریم، سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۸۶)

لایه دوم: معرفت‌شناسی سیاسی

معرفت‌شناسی (Epistemology) نظریه‌ای درباره چگونگی کسب معرفت توسط انسان در مورد جهان اطراف خود است و نیز اینکه چگونه ما به این معرفت دست یافته‌ایم. اهمیت معرفت‌شناسی به آن است که مبنایی فلسفی برای مشخص نمودن معرفت‌های ممکن و معیارهایی برای ارزیابی دانش معتبر در اختیار محققان و دانش پژوهان قرار می‌دهد (Crotty, 1998: 8). به بیان کوتاه اگر هستی‌شناس می‌پرسد که چه چیزی برای شناخت وجود دارد، پرسش شناخت‌شناس این است که شرایط کسب شناخت درباره آنچه وجود دارد چیست؟ در حالی که هستی‌شناسی به مؤلفه ماهوی علم سیاست نظر دارد، معرفت‌شناسی نمود عینی آن ماهیت را در عالم خارج تبیین می‌نماید که عموماً از آن به قدرت تعبیر می‌شود. از این منظر دو تصویر از قدرت قابل شناسایی است که عبارتند از:

الف. رویکرد سخت‌افزارانه (سیاست مبتنی بر زور)

منظور از «زور» (Force) گونه‌ای از قدرت است که بر «اجبار» و «تحمیل» استوار است. در این الگو قدرت به معنای کلاسیک آن عبارت است از اینکه بازیگر «ب»، بازیگر «الف» را به کاری وادارد که در غیر این صورت بازیگر «الف» آن را انجام نمی‌داد (رک. دال، ۱۳۶۴). بر این اساس زور منشأ قدرت به شمار می‌رود و الگوی «الحق لمن غلب»^۱ را در عرصه عمل سیاسی تأیید می‌نماید.

ب. رویکرد نرم‌افزارانه (سیاست مبتنی بر توانمندی)

منظور از «توانمندی» (Capabilities) گونه‌ای از قدرت است که با رضایت و همراهی آمیخته است و لذا آن را مبنای تولید اقتدار ارزیابی می‌نمایند. برخلاف الگوی پیشین که بازیگر «الف» از روی اجبار و اکراه به انجام دادن کاری اقدام می‌نماید؛ در این الگو بازیگر «الف» از روی میل و رغبت و با رضایت کامل دست به انجام کاری می‌زند و بازیگر «ب» با درنظر گرفتن علایق، ظرفیت‌ها، خیر و صلاح امری معقول را بدون استفاده از زور و رعب و وحشت (به‌عنوان عامل مشروعیت‌ساز) از وی طلب می‌نماید. چنان‌که ملاحظه می‌شود، علم سیاست از حیث معرفت‌شناسی در میانه پیوستاری از زور مداری تا توانمندی سیر می‌نماید (نای، ۱۳۸۷: ۵۱-۴۲). تعبیر امام خمینی (ره) در این خصوص روشنگر است، آنجا که می‌خوانیم: «اگر حکومت‌کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان و مجری احکام اسلامی می‌بودند، اختلافات جزئی را کنار می‌گذاشتند و متحد می‌شدند و ید واحد می‌بودند... در آن صورت مشتی یهودی بدبخت که عمال آمریکا و انگلیس و اجانبند، نمی‌توانستند این کارها را بکنند» (موسوی خمینی، بی تا: ۳۳).

۱. منظور الگویی است که در آن سیاست صرفاً با کاربست زور معنا و مفهوم می‌یابد.

لایه سوم: غایت شناسی سیاسی

منظور از «غایت» هدف نهایی و جامعی است که تمامی اهداف خرد و میانه بازیگران با توجه به آن تعریف می‌شوند (رک. التهانوی، ۱۹۹۶). غایت علم سیاست را در چارچوب تفکیک هستی‌شناسی صورت گرفته، می‌توان در غالب دو مفهوم اساسی بیان نمود:

الف. منفعت طلبی

رویکردهای عرف‌گرا به سیاست با توجه به نگاه نظام هستی به انسان، در نهایت نوعی اومانیزم را مطرح می‌نمایند که در آن تأمین منافع عینی و دنیوی انسان دارای اصالت و اولویت است. در نتیجه چنین رویکردی، علم سیاست موظف است فارغ از التزامات اخلاقی و یا هنجاری، امکان تحقق این غایت را فراهم سازد. از آنجایی که در این نوع نگاه تنها ماده اصالت داشته است، امور غیر مادی و معنوی، تنها در زمانی که بتوانند در دستیابی به اهداف مادی (لذت) مثر ثمر باشند از اهمیت برخوردار می‌شوند و به خودی خود فاقد اصالت و ارزش می‌باشند (رک. جونز، ۱۳۸۳: ۵۰۲-۴۸۱). بر این اساس اخلاق هم اهمیت خود را به‌عنوان محور عمل انسانی از دست می‌دهد و تنها در رابطه با تأمین نیازها و کسب منافع مادی است که به ملاک درستی عمل تبدیل می‌شود.

ب. سعادت طلبی

در رویکردهای غیر عرفی‌گرا (و به‌طور مشخص رویکرد هنجاری اسلامی)، اساساً قدرت سیاسی موظف است نسبت به تأمین منافع دنیوی و مصالح اخروی شهروندان اقدام نموده و فضای مناسبی را برای حیات سیاسی - اجتماعی آنها فراهم سازد؛ به‌گونه‌ای که امکان تحصیل سعادت نیز وجود داشته باشد (رک. مراد، ۱۹۹۲). در این رویکرد، قدرت به خودی خود، فاقد اصالت است و زمانی اهمیت می‌یابد که در خدمت نیل انسانها به سعادت قرار گیرد. علت اصلی این امر این است که عبودیت و اطاعت از فرامین خالق باری تعالی که هدف از خلقت بشر می‌باشد در صورت استفاده صحیح از قدرت سیاسی و زمینه‌سازی آن محقق می‌شود (نک: افتخاری و دیگران، ۱۳۹۲: به‌ویژه فصول ۱ و ۲). امام خمینی(ره) در این خصوص فرموده اند: «در حقیقت مهمترین وظیفه انبیا برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقائد الهی ملازمه دارد» (موسوی خمینی، بی تا: الست فقیه: ۷۷).

لایه چهارم: روش شناسی سیاسی

در این بحث منظور ما از روش شناسی، ابزارهایی است که به واسطه آنها درباره شیوه‌های مناسب برای واقعیت بخشیدن به توانایی تحصیل شناخت درباره آنچه وجود دارد، می‌اندیشیم (های، ۱۳۸۵: ۱۰۹). روش (Method) در این تلقی به معنای شیوه‌های اتخاذ شده از سوی کارگزاران یا جامعه یا نهادهای مختلف اجتماعی برای نیل به اهداف تعریف شده برای سیاست می‌باشد و در این صورت می‌توان روش‌های مطرح در علم سیاست را به دو گروه اصلی تقسیم نمود:

الف. روش غیر اخلاقی

با توجه به اینکه در مقام معرفت‌شناسی - غایت‌شناسی سیاست، چه نوع رویکردی را اتخاذ کنیم انتخاب ما در حوزه روش نیز دستخوش تغییر و تحول خواهد شد. بدیهی است در رویکردهای مبتنی بر زور و منفعت‌محور، اخلاقی بر عرصه سیاست عملی و نظری حاکم خواهد شد که «دستیابی به منافع» را ملاک ارزیابی اعمال و نظریه‌ها می‌داند. این اخلاق (در قیاس با اصول و مبانی مکاتب هنجاری در عرصه سیاست) در واقع نوعی ضد اخلاق است؛ چراکه در آن همه چیز فدای تأمین منافع مادی آن هم با استفاده از هر وسیله‌ای می‌گردد. ذکر این مطلب نیز حائز اهمیت است که در این رویکرد بعضاً برای دستیابی به اهداف مادی، از ابزارهای معنوی نیز بهره گرفته می‌شود^۱ و سیاستمداران برای تحقق اهداف خود، از لباس دین نیز استفاده ابزاری می‌کنند (رک. ماکیاولی، ۱۳۷۷ و ۱۳۸۸). اما نکته مهم آن است که شأن اخلاق در این روش، ابزاری است و از این حیث موضوع نقد می‌باشد.

ب. روش اخلاقی

این روش در واقع از مبانی نظریه توانمندسازی و سعادت‌طلبانه در حوزه معرفت‌شناسی ناشی شده است. به این صورت که ذات اخلاقیات و همچنین اصول اخلاقی و رعایت آن دارای اصالت است و هم اهداف و هم ابزار و وسایل سیاسی بایستی مورد تأیید حوزه اخلاق قرار گیرند (نک. مطهری، ۱۳۷۰). به عبارت دیگر در این روش حتی اگر هدف اتخاذ شده، اخلاقی هم باشد، نمی‌توان برای دستیابی به آن از ابزارهای غیر اخلاقی استفاده نمود. (رک. کیانی، ۱۳۸۸) از این حیث سیره سیاسی امام خمینی (ره) روشنگر است، آنجا که ایشان در عین بهره‌مندی از قدرت خطاب به افراد و گروه‌های مختلف می‌فرمایند: «عزیزان من، پیش من رهبری مطرح نیست. برادری مطرح است. خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم ما را برادر خوانده است... من خدمتگزار شما باشم بهتر است تا اسم رهبری» (صحیفه امام، ج ۱۱: ۳۵۲؛ نک. مؤسسه قدر ولایت ۱۳۹۳).

انقلاب اسلامی و رهاسازی علم سیاست

هدف محقق در این قسمت بیان گزاره‌هایی است که مستند به سطوح بیان شده، امکان تأسیس علم سیاست بومی متناسب با اصول و مبادی انقلاب اسلامی، را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر علم سیاست متعارف بایستی در چهار حوزه از اصول و مبانی علم غربی سیاست رها گردد تا بتواند در تعاملی مثبت و سازنده با انقلاب اسلامی قرارگیرد:

۱. رها سازی سیاست از سکولاریزم

منظور از این اصل، تلازم همراهی دین و سیاست است؛ به گونه‌ای که سیاست خود را مقید به اصول و

۱. در مورد تمسک خلفای عباسی به دین و دین‌مداری به عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت رک. ابن اثیر، ج ۸، ۱۳۸۰:

۳۷۴۴ - ۳۷۴۵ و طبرسی، ۱۳۷۳: ۳۵۶-۳۵۹.

حدود بیان شده از سوی شارع بدانند. سید حسین نصر با تأکید بر نقش راهبردی «واقعیت بی‌نهایت» در واقع بیان می‌دارد که سیاست نمی‌تواند تابع صرف خواسته‌های گذران و متحول افراد و یا حتی نخبگان باشد:

«امروزه همواره بحث از تغییر و تحول و دگرگونی است. گروهی... می‌کوشند تا همه امور را نسبی و مطابق زمانه خویش سازند... [به‌زعم ایشان] انسان باید همه حقایق را تسلیم تمایلات و سبک و سلیقه این عصر کند- هر چقدر این سلیقه کج باشد... [اما] انسان موجودی است که اساساً تغییر نکرده و عمق روح او مانند اجدادش در مقابل واقعیتی بی‌نهایت قرار گرفته است و او خود محکوم به جستجوی معنی در این ایام گذران زندگی است» (نصر، ۱۳۷۱: ۲۴۹ و ۲۵۱).

بر این اساس «دین» و «سکولاریزم» را نباید صرفاً به مثابه دو مفهوم بسیط- ولو با اهمیت بسیار زیاد در زندگانی انسان- ارزیابی کرد، بلکه این دو از آن نظر که دو نظام معنایی متفاوت برای حیات انسان ترسیم می‌کنند، پایه‌گذار دو سپهر متفاوت در زندگی انسان هستند. به عبارت دیگر می‌توان آنها را مولد دو گونه از «ساست» دانست که یکی «دنیاوی» و دیگری «فدوسی» است (نک. کمالی اردکانی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳-۳۸ و ۳۱۷-۳۵۶). بر این اساس مستند به تجربه حکومت اسلامی در عصر نبوی و علوی، می‌توان چنین اظهار داشت که رهاسازی سیاست از قید و بند سکولاریزم، گام نخست برای ورود به عرصه سیاست مطلوب در حوزه اسلامی به شمار می‌آید (نک. درخشه، ۱۳۸۶: ۱۳۷-۱۸۰).

۲. رهاسازی سیاست از قدرت محوری

مهمترین وجه انتقادی سیاست اسلامی را نظریه قدرت شکل می‌دهد. در حالی که سیاست عرفی با نقش محوری قدرت معنا می‌یابد و به تعبیر واقع‌گرایان، سیاست به راهکارهای دست‌یابی، حفظ و توسعه قدرت تقلیل می‌یابد (هالستی، ۱۳۸۳: به‌ویژه ۱۲ تا ۴۰)؛ در گفتمان اسلامی قدرت اصولاً ارزش راهبردی ندارد و بیشتر ابزاری مهم برای تحقق اهداف راهبردی معرفی می‌شود (مهدوی، ۱۳۹۲: ۷۹ تا ۸۳). بر این اساس می‌توان چنین اظهار داشت که نظام آموزش علم سیاست مطابق با تجربه انقلاب اسلامی نیازمند بازنگری است تا بتواند شکل بومی یافته و از ارزش کاربردی برخوردار گردد (نک. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۳-۱۸ و ۲۴۱-۲۵۸). دلیل این امر آن است که:

اولاً. سیاست اسلامی بر بنیاد قدرت طلبی استوار نیست و لذا نظریه سیاست اسلامی باید با مفهوم و یا مفاهیم بدیل دیگری تعریف گردد که در ادامه پیشنهاد محقق می‌آید.

ثانیاً. معنای گزاره حاضر نفی قدرت محوری و نه تأکید بر بی‌ارزشی قدرت است. به عبارت دیگر نقش ابزاری قدرت در سیاست اسلامی پذیرفته شده است.

مطابق این بینش تنها قدرتی معتبر و ارزشمند است که مقید به اصول دینی و مبتنی بر معرفت و آگاهی باشد، این تلقی با قدرت برآمده از زور که قادر به تحمیل خود و نه پذیرش آگاهانه از سوی مخاطب است، متفاوت است. در نتیجه سیاست اسلامی با نظریه قدرت در چارچوب قابل فهم می‌باشد و نه با نظریه قدرت مبتنی بر توان وادارسازی مخاطبان.

۳. رهاسازی سیاست از منفعت طلبی

اگرچه بحث‌های فلسفی در خصوص غایت سیاست متعدد و متفاوت می‌باشد (نک. کوئینتن، ۱۳۷۱: فصول ۶ و ۹ و ۱۰؛ همپتن، ۱۳۸۰: فصول ۲ و ۳)، اما چنین به نظر می‌رسد که ادعای مرجعیت و اهمیت بلامنازع منافع از اقبال بیشتری برخوردار است؛ به گونه‌ای که در سیاست داخلی و خارجی از تأمین منافع به عنوان غایت اصلی سیاست ورزی یاد می‌شود (نک. کلیتتون، ۱۳۷۹: به ویژه فصل ۲). این غایت شناسی بر نوعی انسان شناسی استوار است که در آن انسان موجودی خودخواه شناسانده می‌شود که پیوسته در پی تحصیل منافع خویش است و برای این منظور از اقدامات فردی و یا جمعی‌ای که متضمن نفع خودش باشد، استقبال می‌نماید.

تلقی مزبور با نگرش اسلامی که در آن به جای نفع ساده و تک بعدی انسان، از خیر و مصالح آدمی سخن گفته می‌شود که در آن دو بعد اساسی لحاظ شده، کاملاً متفاوت است. (نک. درخشه، ۱۳۸۷: به ویژه فصول ۳ و ۷):

اول. خیر حاصل آمده از ناحیه تنظیم رابطه انسان با خداوند متعال که در قالب عبداللهی تجلی می‌یابد و بر تمامی شوؤن سیاست غلبه دارد. در واقع سیاست باید تقویت و توسعه زمینه‌های عبادت و افزایش التزام به احکام الهی را در پی داشته باشد. بنابراین تدبیر امور اجتماعی بدور از دیانت از نظر اسلام، سیاست ارزیابی نمی‌شود، چون خیر اصلی که در تحصیل رضایت‌الله است را در پی ندارد.

دوم. نفع حاصل آمده از تنظیم رابطه افراد با دیگران و نهادهای سیاسی و اجتماعی درون جامعه. این وجه از سیاست اسلامی از حیث ظاهر شبیه سیاست متعارف است و در آن عمارت و آبادانی جامعه دنبال می‌شود. البته غرض در این بعد از سیاست یکسان نیست، اما نتیجه ظاهری مشابه است.

در نتیجه این تحول مشاهده می‌شود، در سیاست اسلامی ماهیتی جمعی ملاک است که در آن خیر عموم که همان نیل به سعادت همگان باشد، محوریت دارد. با این تعریف سیاست در نگرش اسلامی علم نیل به سعادت جمعی است. به عبارت دیگر این که افراد چگونه باید عمل نمایند تا به سعادت برسند، موضوع سیاست نیست بلکه چگونه باید اندیشه و عمل نمود که همگان به سعادت رهنمون شوند، مهم است. با این تفسیر نوعی مسئولیت نسبت به جمع حاصل می‌آید (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت) که موضوع سیاست اسلامی بوده و از منفعت صرف افراد یا گروه‌ها و احزاب متفاوت می‌باشد.

۴. رهاسازی سیاست از بداخلاقی

مشکل جهان معاصر را دوگانه اخلاقی - غیراخلاقی شکل می‌دهد که در نتیجه آن پاره‌ای از مقولات به حوزه اخلاق و برخی مانند سیاست به حوزه غیر اخلاقیات راه یافته‌اند (نک. سیمبر، ۱۳۹۰: فصل ۷ به ویژه ۲۰۷ تا ۲۱۳). این تلقی از سیاست آسیب‌های متعددی را به دنبال داشته که از آن جمله می‌توان به اثباتی شدن سیاست و استحاله اصول و هنجارهای فرهنگی یاد نمود. شایان ذکر است که در این نوع از سیاست هنجارها و اصول مبنایی ضرورتاً نفی نمی‌شوند، بلکه بالعکس ضمن حفظ آنها، بر تبعیتشان از اهداف سیاسی تأکید می‌شود. به عبارت دیگر سیاست مولد اخلاق و نه مولود آن دانسته می‌شود. نتیجه آنکه

بداخلاقی دلالت بر وضعیتی دارد که در آن اصول اخلاقی بر قاعده اهداف سیاسی طراحی می‌شود. این در حالی است که در گفتمان اسلامی اخلاق اصالت دارد و سیاست تابع آن باید باشد (نک. افتخاری، ۱۳۹۰).

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه آینده انقلاب اسلامی به میزان زیادی متأثر از دانش سیاسی‌ای است که در حال ترویج می‌باشد، سؤال از بایسته‌های علم سیاست در ایران با هدف تضمین آینده‌بالنده جمهوری اسلامی یک ضرورت به شمار می‌آید. در این ارتباط دیدگاه‌های موجود را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم نمود: اول. اندیشه گرانی که قایل به بازخوانی نظریه‌های متعارف سیاست در چارچوب گفتمان انقلاب اسلامی هستند. در نتیجه این اقدام نسخه‌های اسلامی در چارچوب علم سیاست متعارف تولید می‌شود که نتیجه آن بحران کارآمدی و زوال جمهوری اسلامی در بلند مدت است.

دوم. اندیشه گرانی که برای نظریه‌های سیاست متعارف مستندات اسلامی ارائه می‌نمایند. در نتیجه این پیشنهاد ما شاهد توسعه نظرات غربی با صبغه اسلامی هستیم؛ رویکردی که به استحاله جمهوری اسلامی در میان مدت منجر خواهد شد.

این در حالی است که نگارنده هیچ‌یک از دو راهکار پیشنهادی را جامع ارزیابی ننموده و بر این باور است که تفاوت ماهوی انقلاب اسلامی با سایر گفتمان‌های موجود، اقتضای تولید دانش جدیدی را دارد که بتواند در تعاملی سازنده با نظام سیاسی ایران قرارگیرد. برای این منظور بررسی تطبیقی‌ای صورت پذیرفته که مرزهای تفاوت این دو مکتب را روشن می‌نماید.

بررسی تطبیقی دو جهان‌بینی اسلامی و غربی نشان می‌دهد که ما با دو علم متفاوت از سیاست روبرو هستیم و در ورای شباهت‌های صوری که بعضاً دیده می‌شود، اصول معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی‌ای وجود دارد که مانع از یکسان‌نگاری علم سیاست ایرانی با سیاست متعارف می‌شود. از آنچه در مقاله بدان پرداخته شد می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که اصولاً سیاست در ایران، تحت تأثیر انقلاب اسلامی، دچار نوعی تحول مفهومی شده و نقطه ثقل آن از قدرت به سعادت تغییر جهت داده است. در این رویکر جدید سیاست در خدمت سعادت جمعی است و قدرت صرفاً وسیله‌ای جهت نیل جامعه به سعادت دنیا و آخرت می‌باشد. با این تفسیر برای نیل به نظریه سیاست بومی در ایران، لازم است تا سیاست متعارف از چهار حیث خود را قید و بند اصول گفتمان رایج رها سازد:

اول. رهاسازی سیاست از سکولاریزم؛ دوم. رهاسازی سیاست از قدرت طلبی؛ سوم. رهاسازی سیاست از منفعت طلبی؛ چهارم. رهاسازی سیاست از بد اخلاقی.

در صورت تجربه نمودن این چهار اصل راهبردی است که جمهوری اسلامی در ایران خواهد توانست آینده اقتدارآمیز خویش را تضمین نماید. در غیر این صورت می‌توان ادعا نمود که دانش سیاسی به سازوکاری منفی و مخرب برای قدرت تبدیل خواهد شد که می‌تواند آینده نظام را با مخاطره روبرو سازد.

منابع

- قرآن کریم
- افتخاری، اصغر (۱۳۹۰)، «اخلاقی نمودن روابط بین‌الملل: رویکردی قرآنی»، در: مهدی ذاکریان (به اهتمام) اخلاق و روابط بین‌الملل، تهران دانشگاه امام صادق(ع)، صص ۴۱۵ تا ۴۶۶.
- افتخاری، اصغر - به اهتمام - (۱۳۹۲)، *مفهوم‌شناسی سیاسی در اندیشه امام خمینی رحمه الله علیه*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- تهانوی، محمدعلی (۱۹۹۶)، *موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، بیروت: مکتبه ناشرون.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، قم: انتشارات انصاریان، چاپ سوم.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۹)، *آموزش و پژوهش روابط بین‌الملل در ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- جونز، وت (۱۳۸۳)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خسروپناه، عبدالحسین و پناهی آزاد، حسن (۱۳۸۹)، *هستی‌شناسی معرفت*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۹)، *سی‌گفتار پیرامون امام خمینی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- دال، رابرت آن (۱۳۶۴)، *تجزیه و تحلیل جدید سیاست*، ترجمه: حسین مظفریان، تهران: ناشر مظفریان.
- درخشه، جلال - به کوشش - (۱۳۹۰)، *آفاق تمدنی انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- درخشه، جلال (۱۳۸۹)، *گفتارهایی درباره انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- درخشه، جلال (۱۳۸۶)، *تجزیه و تحلیل رابطه دین و سیاست در حکومت امام علی علیه السلام*، در: علی اکبر کمالی اردکانی و دیگران، بررسی و نقد سکولاریزم. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- رضوان، السید (۱۹۸۶)، *الامه، الجماعه و السلطه*، بیروت: دار اقرء.
- سیمبر، رضا (۱۳۹۰)، *گذر از دوگانه اخلاقی - غیر اخلاقی در پارادایم معاصر بین‌الملل*، در: مهدی ذاکریان (به اهتمام) اخلاق و روابط بین‌الملل، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، صص ۲۰۷ تا ۲۳۰.
- طبرسی، احمدبن علی (۱۳۷۳)، *احتجاج علی اهل اللجاج*. ترجمه جواد جعفری، قم: اداره تحقیقات اسلامی.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
- کمالی اردکانی، علی اکبر و همکاران (۱۳۸۶)، *بررسی و نقد سکولاریزم*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- کیانی، نیما (۱۳۸۸)، *اخلاق سیاسی*، با مقدمه محمد باقر خرم شاد، تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم.
- کلینتون، دیوید (۱۳۷۹)، *دو رویه منفعت ملی*، اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوئینتن، آنتونی (۱۳۷۱)، *فلسفه سیاسی*، مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷)، *گفتارها*، ترجمه: محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۸۸)، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر آگه.
- مراد، سعید (۱۹۹۲)، *نظریه السعاده عند فلسفه الاسلام*، محمد عاطف العراقی (تصدید)، القاهره: مکتبه الانجم المصریه.

- مهدوی، اصغر آقا (۱۳۹۲)، *قدرت سیاسی* (از مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- موسوی خمینی، روح الله (بی تا)، *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، تهران: الست فقیه.
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۶۰)، *سرالصلوة*، تهران: پیام آزادی.
- مؤسسه فرهنگی و هنری قدر ولایت (۱۳۹۳)، *نظام سازی، طرح و تشبیت ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه قدر ولایت.
- نای، جوزف اس (۱۳۸۷)، *قدرت نرم*، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم.
- نصر، سید حسن (۱۳۷۱)، *معارف اسلامی در جهان معاصر*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- نواک، جورج (۱۳۸۵)، *بنیادهای ماتریالیسم*، ترجمه پرویز بابایی، تهران: انتشارات آزاد مهر.
- هالستی، کی. جی (۱۳۸۳)، *مبانی تحلیل سیاست بین الملل*، بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- های، کالین (۱۳۸۵)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- همپتن، جین (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی*، خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- Blaikie, N (1993), *Approaches to Social Enquiry*, Cambridge: Polity.
- Crotty, M (1998). *The Foundation of Social Research*. London: Sage.
- Easton, David (1979), *A System Analysis of Political Life*, Univ of Chicago.
- Schewarzmantel, john (1987), *Structures of power: an introduction to politics*, New York.